

## وخامت مزاج او

مادام برتران زوجه مارشال برتران هر روز برای کسب اخبار مزاجی بناپارت بلونگود می آمد مادام برتران تقاضا می کرد که امپراطور او را بحضور خود پذیرد ولی بناپارت امتناع میکرد مثنی در این مناعت خشوتی بخرج نمیداد .

قارئین این تاریخ در فصول سابق قرائت نمودند که مادام برتران حرکات نامناسبی نسبت باه پراطور کرده و مهمترین خطایش این بود که شوهرش مارشال برتران را وادار کرد تا در جزیره سنت هلی خانه علیحده تهیه نماید و در لونگود منزل نکند و بناپارت از این خودسری همیشه ناراضی بوده است (

چندین مرتبه که مادام برتران تقاضای عبادت و شرفیابی نموده بود امپراطور میگفت که فعلا با این حالتی که دارم نمی توانم مادام را بحضور پذیرم و قتیکه حالم بهتر شد او را خواهم پذیرفت ولی از این محبت و فداکاری مشارالیها که شش سال در سنت هلی بسر برده است متشکرم .

در شب هفدهم الی هیجدهم بناپارت لاینقطع استقراع میکرد دکتر آتومارشی که در منزل بناپارت بود بانفاق مارشان اطاقدار امپراطور از بناپارت پرستاری میکردند صبح هیجدهم ناپلئون قدری شوربای ورمیشل تناول کرد ولی معده اش بلا فاصله غذا را بیرون ریخت آن تومارشی سعی کرد که دوائی به بناپارت بخوراند و امپراطور گفت :

«خیرانگدان در تمام جزایر این کشور در تمام ماهم  
که او را در انتظار بگذارم و بهرین من گمانی که او را در  
بمن بخوراند خرابم»

دکتر آرنوت بنا برت در این باره میفرماید که در این مورد  
مطابق دستور سابق به معالجه مداومت بدهند. در روز بعد  
دکتر شورت و دکتر مبل که از طرف حکم جزیره آمده بود،  
باتفاق دکتر آرنوت و دکتر آشومارشتی در منزل موتولون جلسه  
مشاوره طبی تشکیل داده و توانستند عقیده قطعی اراز کنند

چون هوا خوب بود بنا برت بهارشان دستور داد که یکی از  
بنجره ها را بکشایند و گفت فرزندم بنجره را بگشی تا هوایی را  
که متعلق بخدا است استشمام نمایم بنا برت این عبادت را کردار و  
شاید همیشه استعمال بیکرد و در زمان سادنت هم یکی از ندیه  
های کلام او بود

پس از آشودن بنجره به مارشل برتران گفت که «بود»  
برای او گیل سرنش آورد وقتی که برتران گیل سرنش را آورد  
بنا برت گیل را دست گرفته و در نصف روی آن استشمام نمود  
روز نزدیک به اندوا و شش پانز می آمد هر سه روز و هفت روز  
بطور تفریق در آسمان حرکت بیکرد از مشاهده «بود» و استشمام  
گیل اندکی تسکین یافت و مثل این بود که حالتش بهتر شده است  
این بهبودی و استراحت تمام شب را در وام داشت و در این حالت  
تروع روی نداد نصف شب قدری سبب رمیشی مرتفع شده و دست  
پس از تناول هضم نمود صبح که شد بدکتر آرنوت گفت که  
خود را قوی تر از دیروز می یابد بنفش منظم و حالات  
باشی داشت.

قدری با موشولون راجع به بازگشت همراهانش به اروپا صحبت کرد و گفت وقتی که من مردم بزرگترین تسلاي هريك از شما اينست كه به اروپا باز گشت مينمائيد و در آنجا دوستان و اقوام خود را ملاقات خواهد كرد و من هم در آسمانها باشجاعان و مرداران خود تالاقى خواهم نمود .

آي كار - دسكس - باسير - دوروك - نى - مورات - ماستا - برتزه همگى باستقبال من خواهند آمد و از جنگها و عملياتى كه من جدا انجام داده ايم صحبت خواهم كرد من آخرين حوادث ايام حيات خود را بر آنها فرو خواهم خواند و همه آنها از ملاقات من قربن مسرت و مباهات خواهند شد .

پس بيون و تيمور سزرا آنيان و فردريك كير راجع بچنگ هاى خودمان مذاكره مينمائيم و از اين رهگذر همگى مشغول و شادمان خواهيم گرديد ... بشرط اينكه آنجا ... در آنعالم از اجتماع اينهمه مردان جنگى مرعوب نشوند

در اين جا صحبت را به چگونگى بازگشت همراهانش بااروپا تغيير داده و ضمناً مقدارى از آذوقه و مايحتاج فعلى آنها را برشمرد كه بايد همراه خود ببرند و در كشتى جاي دهند در اين شمارش ستى گوسمند هاى را كه هم كه در آغل تربيت مى كردند فراموش نمود

بعد از ظهر از هزار شمال برنران تقاضا كرد كه تاريخ يكي از چنگ هاى آنيان را برايش بخواند و مى گفت كه فعلا كسى مرض مرا نخواهد شناخت مگر آن كه بيميرم و پس از تشریح كسالت مرا تشخيص بدهند

ز واقع هم همينطور بود و پنج نفر دكتر كه در جزيره

سنت هان بودند توانستند مرض بناپارت را تشخیص بدهند و پس از این که مرد و بعد از آنکه تشریحش کردند متوجه شدند که ناپائون مبتلا بمرض سرطان معده بوده است )

دکتر آرنوت نسبت باین حرف بناپارت اعتراض میکرد و می گفت شما کسالتی ندارید و کسالت شما فقط بواسطه اینست که گردش و تفریح و ورزش نمیکند

موتوانون میگفت لله الحمد که فعلا حالتان بهبودی یافت ولی بناپارت تبسم کرده و میگفت گرچه امروز حال من خوب است ولی پایان زندگانی من نزدیک میباشد .

همان شب به مارشان دستور داد که جنک های آبیال را برایش بخواند .

سه ساعت بعد از نصف تب باز گشت نمود شکمش آماس کرده و می سوخت و عطش مفرطی بر او غلبه کرده مع الوصف جز چند قطره مشروب خنک نمیتوانست چیزی نوشد یکی دو مرتبه حال تهوع به او روی داده و بعد خوابید

صبح روز بیستم بناپارت خیلی متهب بود وقتی که مارشال برتران بحضور رسید امپراطور علی را فرستاد که کتاب ایلید همراهِ او بیاورد و از مارشال برتران خواهش کرد که یکی از سرود های آنها بخواند و میگفت ،

همر احتیاط ها و مواظبت هائی که من در شبهای جنک اتخاذ می کردم بقدری ماهرانه توصیف کرده است که من همواره از شنیدن آن مسرور میشوم

پس از این که سایرین از حضور بناپارت خارج شدند امپراطور به مارشان اطاقدار خود گفت که من تو را یکی از مجربان

وصیت نامه خود نموده ام و مارشان با کمال سکوت و با حال تائر دست امپراطور را بوسید

در همین موقع بمارشان گفتم من وصیت نامه نزد گراندمارشان دارم برو و آنرا برای من بیاور .

مارشان همان لحظه نزد گران مارشان رفته و وی از این امر تعجب نموده ولی چیزی نگفت و وصیت نامه را برای امپراطور فرستاد و وقتی که پات بدست امپراطور رسید لاک آنرا کننده و وصیت نامه را بیرون آورده و صفحات آنرا مرور نموده و پاره کرد و بمارشان دستور داد که آنرا در بخاری بیندازد و سپس از جای برخاسته و باستعانت اطاقدار روی صندلی راحتی خود نشست

( این وصیت نامه در سال ۱۸۲۰ نوشته شده و همراهان امپراطور غیر از برتران از آن بی خبر بودند )

اطباء با اتفاق برتران آمده بودند بناپارت از طرز تداوی خود در زمان اسارت بد کتر آرنوت شکایت کرد و برتران جمله جمله اظهارات بناپارت را ترجمه کرد و بد کتر آرنوت طبیب انگلیسی تویخات شدید بناپارت را اینگونه می شنید :

« مهمان نوازی حکومت شما چنین بود .... من عامدا مورد سوء قصد و قتل واقع شدم ... هودسون لو اجرا کننده اوامر جنایت آمیز وزرای شما گردید .... من که در این سنگستان شوم میمیرم خانواده سلطنتی انگلیس کفاره قتل مرا بردامن دارد »

د کتر آرنوت جوابی نداد در این اطاق کوچک و محقر و در اطراف بناپارت که با چشمهای درخشان پیا ایستاده و تکلم می کرد محیط با عظمتی بوجود آمده بود که آرنوت را وادار بسکوت می نمود پس از این که حرف های بناپارت خاتمه یافت با سر اشاره بد کتر

کرده و مرخصش نمود

همان روز موتولون مراسله بزوجه اش که از جزیره ستهان  
باروبا رفته بود بوشت و در ضمن مراسم پیشش هم کرد که بناپارت  
خواهد مرد و موتولون ازش اطلاع بدست آوردند اغهای بناپارت  
کم شده ولی علائم تغییر در او ظاهر شد و در آن وقت که  
که مرگ در سیمای او نقش بسته و در آن وقت که در آن وقت  
بیمادت او آمده و سایر اوقات که در آن وقت که در آن وقت  
روزها و شبهای من نظیر روز کار پرستارهای مریضخانه میگذرد ولی  
احساس خستگی نمی نمایم مارشان هم مثل من زندگانی مینمایند و گران  
مارشان روزی چندین مرتبه حضور بهرساننده و صحتهای امپراطور و  
دکتر آرنوت را برای آنها ترجمه میکند

آن شب بناپارت قدری راحت بود و صبح دستها داد که  
ریشش را تراشند و در همان موقع وین پالی کشش را احضار کرد  
وقتی که کشش وارد شد بناپارت با او گفت : آه ! آه ! شما می دانید ؟  
اطلاق مرده را چگونه بایستی آراست ؟  
کشش جواب داد : آه ! آه ! حضرتتا من تاکنون چنین امری  
را نیاراسته ام .

امپراطور گفت پس بدانید که عنقریب احای مرگ در خواهد آمد  
آراست و سپس جزئیات این اطاق را برای کشش شرح دادند و گفت  
شما پس از مرگ من هر روز در اطاقی که بهرطور آراست من است  
تلاوت ( مس ) خواهید نمود و اطاق من آراست و در آن اطاق  
خواهید کرد و در حراب تلاوت خواهد کرد و در آن اطاق  
( در این موقع با دست بدها آراست و در آن اطاق آراست )

( مس ) را با تمام تشریفات متداوله آن بجا می آورید و تا وقتی که  
من دفن نشده ام هر روزه بتلاوت مس ادامه می دهید

دکتر آتومارشی که این موقع پائین پای امپراطور بود  
تبسمی نموده و بناپارت هم این تبسم را دیده و از این جسارت متغیر  
شده و آتومارشی را مخاطب قرار داد :

« حرکات ناشایسته شما مرا خسته کرد من می توانم سبکی  
و بی علاقگی شما را نسبت به اصول مسلم اجتماعات ببخشم ولی  
فقدان عاطفه و قلب شما قابل بخشایش نیست . بیرون بروید »

( دکتر آتومارشی در سال آخر حیات بناپارت بواسطه حرکات  
سبک خود او را خیلی منزجر کرده بود )

پس از خروج آتومارشی يك لحظه با کشیش مزبور که اهل  
جزیره کورس بود راجع به آن جزیره صحبت کرده و پس از اینکه  
کشیش بیرون رفت شمه با مارشان راجع باین  
کشیش ساده دل گفتگو کرده و گفت مرد خوبی است و اما این  
احمق . . . این آتومارشی شایسته نیست که مورد توجه من بشود و گمان  
می کنم که هیچ مریضی نظیر من مورد سوء معالجات او قرار  
نگرفته است .

فردا که روز بیست و دوم بود بناپارت بدکتر آتومارشی  
اجازه ورود نداد و مارشال برتران شفاعت کرد و بناپارت گفت این  
شخص و لو بد قلب نباشد مرد احمقی است بالاخره در اثر اصرار  
مونتولون و برتران در روز بیست و سوم اجازه ورود به آتومارشی  
داده شد .

روز بیست و دوم ساعات قبل از ظهر بناپارت مصروف عملیات

مربوط بوصیت نامه اش شد یعنی با دست موتولون چهار ( کودیسیل )  
دیگر نوشت در این کودی سیل های چهار گانه بیماری لوئیز زوجش  
و به اوژن برادرش و بسطننت فرانسه توصیه نمود که وجوهی بدوستان  
و همراهان و وقادارن او پردازند

کودیسیل اول راجع بتقسیم پانصدشصد هزار فرانک جواهری  
بود که متعلق به بناپارت بوده و با جواهرات سلطنتی مخلوط شده بود  
و نیز دوست سیصد هزار فرانک اسهامی که بناپارت در بانک (نورلونیا)  
داشت در این کودی سیل مذکور افتاد و مقرر شد باشخاص مختلفه  
داده شود .

کودیسیل دوم راجع بمبلغی بود که بناپارت نزد برادرش داشت  
که آنهم بایستی بین مارشال برتران و موتولون و مارشان اطاقدار و  
یکصد اشخاص متفرقه قسمت شود

کودی سیل سوم راجع بتقسیم دو میلیون پولی بود که بناپارت  
در اورلئان بیماری لوئیز سپرده بود که آنهم بین برتران و موتولون  
و مارشان و لاسکاس و اشخاص دیگر بایستی قسمت گردد  
و کودی سیل چهارم هم راجع به تقسیم اشیاء متفرقه بود که  
در ایتالیا داشت

بناپارت در قبال آنچه که میخواست به وقاداران خود بدهد  
خویشتن را فقیر میدید

بناپارت مایل بود که تمام اشخاصی را که باو کمک کرده و  
خدمت کرده و قداکاری نموده اند فراموش نماید و بربک هدیه  
و سهمی بدهد

تحریر کودی سیلها موتولون را خسته کرده بود بنا بر این  
بناپارت مارشان اطاقدار را طلبید و برای اجرا کنندگان وصیت نامه



خود یعنی ( برتران - موتولون - مارشان ) تعلیمات مفصلی نوشت  
تعلیمات مزبور در سی و هفت فصل نوشته شده بود و روح عجیب و  
خورده بین بناپارت را برای انجام منویاتش بعد از مرگ نشان میدهد.  
در این تعلیمات مجدداً بسوی پسر توجه نموده و با محبت  
تأثر آوری از او صحبت میکند

از هوا خواهان خود خواهش مینماید که با کمال قوت عقایدی  
که در باره عوامل و اشیاء داشته است طرفداری نموده و نگذارند  
این عقاید سوء تعبیر شود

از مادر و برادران و خواهران و خدمه و فدا کاران خود  
تقاضا می نماید که نزد وجدان خود برای حفظ و نگاهداری نام او  
قسم یاد کنند .

از قاتلین خود تقاضا می کند که تساویر و رسم هایی از  
هیکل و قیافه و البسه او بر دارند و هر چه زود تر برای  
پسرش بفرستند .

در همین روز بناپارت صورت اثاثیه را که مارشان اطاقدار  
تهیه کرده بود امضا نمود و بعد چاه دانه و صندوقهای خود را  
خواست و یکمربته دیگر مدالها و مینیاتور ها و صلیب هایی که بایستی  
پسرش داده شود تماشا کرد

کلیه مینای پاپ پی ششم را که اختصاص به مادام هلاند داده  
بود بدست گرقه و پشت درب جبه اش نوشت « بیادگار ارادت از  
طرف ناپلئون بلادی هلاند اهداء میشود »

و بعد بین اشیائی که روی تختخواب خود پهن کرده بود یک  
اقلیه دان طلا را برای دکتر آرنوت انتخاب کرد و با نوک قیچی  
روی درب اقلیه دان حرف ( ن ) را تفر کرد و به موتولون دستور

داد که با ۱۳ هزار فرانک طلا بد کتر آرنوت بدهد  
و بعد کردن بند الماس هورتانس را که از اروپا همراه خود  
آورده بود برداشت و روی بیمارشان کرده و گفت این کردن بند  
را هورتانس بمن داد و تصور کرد که شاید روزی برای من لازم  
شود گمان میکنم که دوپست و پنجاه هزار فرانک قیمت داشته باشد  
آنها در اطراف بدن خود پنهان کن و قیسه وارد فرانسه شدی بموجب  
وصیت نامه من عمل خواهی کرد

( بناپارت کردن بند را به مارشان بخشیده بود ولی مارشان  
پس از ورود بفرانسه کردن بند را به هورتانس داده و پول آنها دریافت  
کرد یعنی فروخت )

بناپارت در دنباله کلام خود بیمارشان گفت :  
بتو توصیه میکنم که نجیبانه ازدواج کن بین دختران صاحب  
منصبان و یا سربازان گارد امپراطوری قدیم من دختری انتخاب کن  
و با او وصلت نمای !

پس سه جبهه چوب آکاژوئی را که حاوی افیه دانه‌های طلایش  
بود بسته و قفل کرد و بیمارشان سپرده و برای اینکه خود را تقویت  
نماید يك گیلان شراب کنتسانس نوشید ولی بلافاصله درد شدیدی  
بر او غالب شده و شروع کرد با استفراغ کردن اما بین دو تهوع و در  
حالی که صورتش از عرق خیس بود بکار خود ادامه میداد

دیگران می خواستند او را از کار مانع شوند بناپارت  
می گفت گرچه خیلی خسته هستم ولی وقت ضیق است و باید کار را  
تمام کرد .

بعد از ظهر از ساعت شش الی ساعت هشت وتران را از  
آخرین تصمیمات خود مستحضر نمود. و گفت که من میخواهم با

مذهب کاتولیکی بمیرم و آبه ون یالی مراسم تلقین و سایر مراسمی که در مذهب کاتولیک در چنین موقعی مرسوم است بجای خواهند آورد پس از مرگ من دکتر آتو مارشی به تنهایی و یا باتفاق آرنوت مرا تشریح کرده جسم را خواهند گشود

قدری راجع بقبر خود حرف زد و اظهار نمود که اگر یوروبونا اجازه بدادند که جنازه من پاریس مراجعت کند من مایلم که در یکی از جزایر ملقای رودخانه (رون) و (ساتون) که نزدیک نیون است دفن بشوم و یا اینکه در آژا کسبو حاکم نشین جزیره کورس که مولد من است مدفون گردم زیرا کورس و فرانسه یکی هستند ولی یقین است که دولت انگلستان مرگ مرا پیش بینی کرده و اگر اوامری برای دفن جنازه من در جزیره ستهلان داده شد من مایل هستم که جسم مرا در زیر درختهای یدی که سر راه هوتس کات یعنی منزل شما (منزل برتران) میباشد دفن کنند.

بعدا به برتران اطلاع داد که وی و موتولون و مارشان را برای اجرای وصیت نامه خویش تعیین نموده و منظورش از تعیین مارشان برای این کار آن بوده است که وی را ترفیع دهد و امیدوار است که روزی شاه فرانسه او را بارون خواهد کرد و سپس به برتران توصیه نمود که با موتولون متهای خصوصیت را داشته باشد.

بناپارت در ضمن توصیه های خود چیزی برای دکتر آتو - مارشی باقی نگذاشته بود و این بدانجهت بود که نسبت بهم و حذاقت دکتر اطمینان نداشت و یا آنکه دکتر آتو مارشی توانسته بود علاقه خود را نسبت بناپارت بمنصه بروز و ظهور برساند ولی پس از مرگ بناپارت در بند دوم یکی از کودسیلها این عبارت بنظر رسیده:

« از ماری لویز خواهرش می‌کنم که دکتر آتومارشی را در خدمت خود نگاه دارد و مادام‌العمر شش‌هزار فرانک برای او مستمری تعیین می‌کنم »

اصولا این نوع بخشش بهیچ‌وجه مطابق اسلوب بناپارت نبوده و بهین جهت بعدها در باب آن اختلاف نظر حاصل شده و معلوم نگردید که این ماده از کجا در کودی سیل آمده است بالاخره پس از حکمیت سالی سه هزار فرانک به آتومارشی مستمری داده شد

بناپارت راجع به مراجعت برتران بفرانسه و زندگانی آتی او در آن مملکت نصایحی باو داده و سپس مدتی درحافظه خود جستجو نمود که مبادا کسی را برای واگذاری ارث و سهمیه اش ازخاطر فراموش نموده باشد و درساعت هشت که خسته شده بود بادت‌اشارهٔ به برتران نموده و او را مرخص کرد



فردا که روز بیست و سوم بود بناپارت احساس قوتی درخود کرد و قدری گوشت قرقاول تناول نموده و مقداری از آن بدکتر آرنوت خوراند و باقبول طیب دیگری که از چندین روز باینطرف امتناع میکرد موافقت نمود و یک کودی سیل دیگر که آخرین کودی سیل بناپارت محسوب میگردد بوسیلهٔ موتولون نوشت و دیگر از رختخواب خود خارج نشده و چندین مرتبه ضعف میکرد

در همان روز دکتر آرنوت ملاحظه نمود که گوش بناپارت سنگین شده و صحبت هائی که برتران یا موتولون می‌کنند ناچارند که چندین مرتبه آنها تکرار نمایند

اطباء انگلیسی امیدوار بودند و می‌گفتند که گرچه مرض سخت

و بهائی است ولی مریض در معرض خطر نمیباشد

روز بیست و چهارم حالت بناپارت مطابق روز قبل بود و تیبی هم عارض شد در این روز مدتی با موتولون و مارشان مشغول تحریر بوده و سپس با برتران راجع به خانواده خود صحبت نمود و شب که مختصر شامی صرف کرد استقراغ نمود در خلال ساعات بعدی شب تهوع شدت کرد و بناپارت نخواید و با صدای آهسته تکلم می کرد و کلمات بریده بریده او بخوبی مفهوم نمی گردید بین ساعت سه و هفت صبح تب قطع شده و بناپارت استراحت نمود و پس از ییداری تعلیمات کببی را که برای اجرا کنندگان وصیت نامه خود صادر کرده بود امضا نمود

شب حالت بناپارت آرام بود امپراطور برتران را نگاه داشته و راجع به پسرش با او صحبت نمود و میگفت که مادر من و پولین و فن قسمت مهمی از میراث خود را برای پسر من باقی خواهند گذاشت .

بناپارت خائب بود که مبادا دیگران بخواهند پسرش را کاردینال بکنند و قبل از همه چیز بایستی ممانعت کرد که پسرش کشیش نشود امپراطور اظهار میکرد که نمی توانم سر نوشت پسرم را حدس زدم ولی او نباید کاری بکند که از فرانسوی ها دور یفتد »

برتران سوال کرد که امپراطور برای دوستان خود چه خط مشی را معین می نماید و دوستانش چه مقصدی را بایستی تعقیب کنند ؟

امپراطور جواب داد منافع فرانسه و افتخار وطن -

همین و بس !

شب باضطراب گذشت و پس از اینکه صبح شد بناپارت خواست وصیت نامه ها و کدی سیلهای خود را مهر کند و سپس بواسطه خستگی زیاد از پای در آمد دکتر آرنوت در ساعت یازده آمده و در حضور او برای اولین مرتبه بناپارت ینک مایع سیاهی را که شیه بقهوه بود تهوع نمود در آن موقع آرنوت خائف شده به هودسون لو اطلاع داد و هودسون لو بلونگود آمده و اصرار کرد که بناپارت اطباء را به حضور به پذیرد که مشاوره طبی بکنند .

در ساعت سه و نیم بعداز ظهر تهوع قطع شده و بناپارت استراحت کرد شب که شد با رب دوشامبر و بکمک مارشان و علی در صندلی دسته دار خویش استراحت نمود و در مقابل اوروی علی مدارك به گانه و صیایای او را گذارده بودند بناپارت برتران و آبه وین یالی را احضار کرد و آنها باتفاق موتولون و مارشان روی درز های پاکت ها مهر و امضاء کردند و برتران صورت مجلس مهر و امضاء نمودن وصیت نامه را تحریر کرد پس از این که نوشتن صورت مجلس تمام شد امپراطور با وین یالی خلوت کرد و سواد وصیت نامه و دو عدد از کودی سیلها را باو سپرد و بعد مارشان اطاق دار حاضر شد که امپراطور را برای استراحت در تخت خواب کمک نماید و ناپلئون اصل وصیت نامه و کودیسیل ها و رسید ودیعه که در بانک لاقیت داشت و مدرک وبعه او بمارشان سپرده و گفت پس ازمرک من این اسناد و مدارك را تسلیم موتولون کن و فعلا اوراق و مراسلات مرا بدست موتولون و اسلحه های مرا بگران مارشال بسپارد و خودت هم از جعبه توالت و جعبه های آکاژو نگاه داری کن بناپارت که در این چند روزه برای وصیت

فلسفه مشهور و زیاده بر تطویش هموار کرده بود مثل این بود  
که تسلی پیدا کرده و وقتی که مون تولون وارد اطاق  
شد گفت :

خوب ! فرزندم ! کسی که باین دقت کارهای خود را مرتب کرده  
اگر نصیرد مغبون نگردیده است ؟

در شب تهوع های سیاه رنگ با شدت زیادتر ظاهر گردید  
بنابراین با خیمه ای ضعیفی حرف زده و از قبول دوا امتناع می کرد  
سیر هودسون لو که به (توهوز) آمده بود با دکتر آرنوت مذاکره  
کرده و دکتر آرنوت حالا وضع مزاج بنابرت را و خیمه می بیند  
به برتران و موتولون اطلاع می دهد که ممکن است بنابرت به سرعت  
طرف مرک برود و حالا ایستی اطباء در این او مشورت کنند  
موتولون و برتران جوابهای خشی دادند چگونه می توانستند بنابرت  
را راضی بقبول اطبای انگلیسی دیگری بنمایند ؟

فردا صبح بنابرت با اصرار همه همراهان و اطباء حاضر شد  
که بالمره اطاق کوچک خود را ترك گفته در سالن مقیم شود زیرا  
در سالون بهتر از او مواظبت و پرستاری میشد و روشنائی و نور  
هم زیادتر بود یکی از تخت خوابهای سفری را بین دو پنجره سالون  
و مقابل باختری قرار دادند و تخت خواب دیگر را در زاویه دست  
راست سالون نهادند بطوری که بافتون بنا بر عادت خود تواند هر  
وقت که مایل است از این تخت خواب بطرف آن يك سرود

مارشان و موتولون زیر بازوی های بنابرت را گرفته و وی در  
حال تزلزل از اطاق کوچک خود خارج گردیده و در موقع حرکت  
زانو هایش قادر بنگاه داری چه اش نبود و میگفت من دیگر قوی  
ندارم مارشان خواست بنابرت را کول کرده و برد های باغون

قبول نکرده و گفت وقتی که مردم آنوقت حمل و نقل کنید عیال دست مرا بگیرید کافی است.

وقتی که در رختخواب خود خوابید از روی استراحت آهی کشیده و بد کتر آتورماشی گفت :

تنها شما باید بدن مرا تشریح کرده و بکشائید ... من توقع دارم بمن قول بدهید که هیچ طبیب انگلیسی بمن دست نزنند و در صورت لزوم تنها دکتر آرنوت برای کمک کافی است من میایم که شما قلب مرا بیرونی آورده و آنرا در الکل خوابانیده و بهمراه خود برای ماری لوئیز عزیزم ببرید و باو بگوئید که من خیلی او را دوست می داشتم و قضایای مربوطه زندگانی ایام آخر حیات و مرگم را بر او فرو خواهید خوانند به شما تا کید می کنم که مخصوصاً معدۀ مرا مورد معاینه دقیقی قرار بدهید و راپرت دقیق و مشخصی در آن تهیه کرده و به پسرم بسپارید زیرا با قرب احتمال من گرفتار همان مرض معدوی که پدرم را به گور برده است شده ام و پسرم بایستی از دقیق این مرض مستحضر باشد.

آتومارشی قول داد که بگفته های بناپارت عمل کند اطرافیان همگی سکوت کرده بودند و هیچیک از آنها لب سخن نمیگشود و کلام امید بخشی بر زبان نمی آورد

بناپارت به هونتولون گفت مسوده مراسم را که پس از مرگ او بایستی بهودسون لو نوشته شود تهیه نماید و این مسوده بطریق ذیل آماده شد :

آقای حکیم :

ه امپراتور با پلئون بر اثر کسالت شدید و ممتدی



فوت ~~ص~~کرد بدین وسیله خاطر شما را از این واقعه موله  
مستحضر می دارد »

چند لحظه بعد صدایش منقطع شده و دراز کشید .  
مده اش هیچ گونه غذائی را نگاه نمی داشت برقران  
ومون تولون و دو طبیب انگلیسی در اطاق تاریک ایستاده بودند .  
شب بیست و هشتم تا شب بیست و نهم تب بر امپراطور غلبه  
کرد امپراطور قهقهه را راجع بورسای به موتولون دیکه نمود و باو  
گفت که عنوانش را ( تصورات اولیه ) بگذارد موتولون خسته شده  
و مارشان جای او را گرفت و بنا برت قهقهه دیگری تحت عنوان ( تصورات  
ثانویه ) راجع بدفاع خاك فرانسه بوسیله افواج کارد ملی به مارشان  
دیکه نمود .

در همین شب گرفتار هذیان شد در یکی از هذیانها میخواست  
جامه خواب خود را بکند و يك دفعه دیگر میگفت من الان بقدری  
قوت دارم که میتوانم پانزده فرسخ با اسب بتازم

وقیکه شفق دمید تب خفیف شده و ناپسارت در حدود سه  
ساعت حالش بهتر شده بود همان روز ضمادی روی مده اش انداختند  
و روز را به آرامی گذرانده و توسط موتولون يك مراسله بیانك  
لافت و مراسله دیگری به ( بویلری ) راجع بتظیم ارث خود نوشته  
و مارشان مراسلات را پاکتویس نموده امپراطور امضاء کرد

شب تب و هذیان شروع شد بنا برت با صدای منقطع از پسرش  
صحبت میکرد و آخرین تکه پاره های افکارش بطرف طفلش متوجه  
بود یکمرتبه بصدای بلند از خود سؤال میکرد که آ یا وظیفه  
پدری را بخوبی در باره او انجام دادم با اینکه اطاق تقریباً تاریک

بود میخواست مطالب جدیدی توسط مارشان بنویسد و به اطاق دار خود می گفت که آیا کاغذ همراه داری ؟  
مارشان گفت بی اعلی حضرتنا .... و پس از این حرف مدادی را بر داشته و يك ورق کتبیفه را هم بدست چپ گرفته و چنین وانمود کرد که چیز مینویسد

بنیارت در حال هذیان گفت که من تمام املاک و عمارت مسکونی و مزارع جزیره کورس خود را با باغناغ و انهار که مبالغه سیصد هزار فرانک ارزش دارد به پسر من واگذار مینمایم .  
این املاک مزارع خیالی بود و بنیارت در جزیره کورس چیزی نداشت .

مجدداً به مارشان گفت بنویسد :  
من واگذار میکنم .... ولی توانست حرف خود را تمام کند  
ضعف بر او غلبه کرده و سرش روی یاز نالش افتاد  
مقارن صبح مدت دو ساعت حنجره اش خرخره میکرد بسختی تنفس مینمود ولی بعداً تنفس آرام و منظم شد  
آنگاه بنیارت گاهی مبهوت و زده نی با وضوح نسبت به کرد برتران و قیسه که بحضور رسید تقاضا کرد که امشب بجای موثولون در این امپراطور باشد و بنیارت گفت :  
قبلاً بشما گفته ام که برای پرستاری من موثولون کافی است  
اگر من به پرستاری و مواظبت موثولون معاند شده ام تقصیر خود شماست  
موثولون بایستی در آخرین نفس بالای سر من باشد و این امر به دوش خدمت او میباشد .

بنیارت امروز فدوی نسبت به برتران خشونت کرد ولی ادکی بعد نسبت باو احسان رحمت نمود و پادشاه آمد که برتران بدبخت سپر

و حوصله زیادی بخرج داده و خود و زن و اطفالش را فدای امپراطور کرده است ،

همان روز پس از اینکه معاینه اطباء تمام شد برتران بیحرکت در سالون بجای مانده و پای تخت خواب بناپارت ایستاده و باو نگاه می کرد برتران تصور میکرد که امپراطور خوابیده است ولی بناپارت چشم گشوده و با لحن محبت آمیز گفت :

برتران ! شما محزون هستید علت حزن شما چیست ؟

برتران بدون اینکه جواب بدهد سر را فرود آورد بناپارت حال زنش را پرسید و گفت چگونه بر او میگردد بگوئید که فردا باتفاق بچه ها اینجا بیاید ...

بناپارت پس از شش ماه امتناع بالاخره حاضر شد که مادام برتران حق ناشناس و حسود ولی مادام برتران بدبخت را ملاقات نماید .

بناپارت در این جا مادام برتران را بخشید همان شب از (بیرون) استقفا نمود که آیا از قصبه جامسنون پرتغال به همراه خود آورده است یا نه ؟ و سؤال کرد که در قصبه راجع باو چه میگویند هنوز هم جریان حیات مورد توجه بناپارت بود .

غالباً چشمان خود را به تصویر پسرش میدوخت زیرا تصویر پسر بالای تخت خواب او بین دو پنجره قرار گرفته بود

در ساعت یازده میلاد به لرز شدیدی شد نبض متلاطم گردیده لحظه لحظه نفس قطع میشد دکتر آتو مارشی به عقب دکتر آرنوت فرستاد و سپس بحران گذشت و نبض مرتب شده و نزدیکهای صبح امپراطور قدری خوابید .

صبح مجدداً خرخر و انقطاع نفس حادث شد مریض از قبول

طیب و دوا امتناع کرد کم کم هذیان شروع شده و میخواست  
بیاغ رفته و قدم بزند فراموش کرده بود که (اوهارا) طیب قدیمی او  
را هودسون لو جواب گفته و میگفت چیز غریبی است چرا خبر حرکت  
اورا بمن نداده اید ؟

اسم دکتر آتومارشی او را متعجب کرده و میگفت این  
آتومارشی کی است ؟

در يك لحظه اندکی از روی تخت خواب بلند شده و گفت  
مگر من در معرض خطر هستم مگر من خواهم مرد یکمرتبه روی  
به برتران کرده و گفت شما ها چرا این جا آمده اید ؟  
در این موقع چکار دارید ؟

بالاخره هوش و حواسش سر جای خود آمده و هونتولون  
مراسله را که از طرف حاکم جزیره نوشته شده و پیشنهاد گردیده  
بود که بناپارت اطبای جدیدی را قبول کند بامپراطور نشان داد.  
جواب داد که من از مرك خود اطمینان داشته و نسبت بکسانی که  
اطرافم هستند اعتماد دارم

در ساعت یازده مادام برتران وارد سالون شد  
بناپارت که چشمش به او افتاد زیر لب گفت او !  
مادام برتران !

مادام برتران سوال کرد که حال اعلیحضرت چطور است ؟  
بناپارت بجای جواب ناله کرده و ساکت شد و بعد به مادام  
برتران اشاره نمود که بالین او به نشیند و گفت از بهبودی کسالت  
شما راضی هستم و مسرور هستم که مرض شما را تشخیص دادند  
ولی مرض من تشخیص داده نمی شود و از پای خواهم افتاد ...  
اطفال شما کجا هستند ؟

برای چه مادموازل هور تانس را همراه نیاریدید ؟ بچه ها را بیاورید من به بینم .

مادام برتران با جملات منقطع جواب می داد زیرا گریه مجال نمی داد که صحبت کند .

بالاخره از جای برخاسته سر فرود آورد و بعد از این که درب سالون بروی مادام بسته شد شروع بگریه کرده و گفت امپراطور تا کتون بواسطه عدم صدور اجازه ملاقات نسبت بمن خیلی بی لطف بوده است .

از این بازگشت مسرووم و اگر پرستاری مرا می پذیرفت بیشتر مسرور میشدم .

از آن روز به بعد مادام برتران هر روز چند لحظه بیابین مختصر می آمد .

مرک امپراطور حسب الظاهر نزدیک است زیرا دکتر آرنوت و دکتر آتومارشی هر شب در کتابخانه بناپارت میخوانند برای اولین مرتبه برتران بافتاق مارشان درخلال شب پرستاری میکرد ولی موتولون و علی آنها را وادار باستراحت کرده و خودشان مهبای پرستاری شدند

روز دوم ماه مه سال ۱۸۲۹ حالت بناپارت نسبتاً آرام بود هر وقت که شرمت طبی و یا شدائی یا بناپارت قدیم میکردند سر را بلند کرده و میگفت نه ! نه !

بین دکتر آرنوت و دکتر آتومارشی برای معالجه امپراطور اختلاف شدیدی حکمفرما شده است

اولی یعنی آرنوت می خواهد علی رغم اراده مریض پاشویه تجویز نماید ولی دیگری اظهار داشت که این حرکت باعث خرخر

نفس مریض شده و تحریک ناشیه از این حالت او را بشدت ضعیف خواهد کرد و بالاخره دکتر آرنوت تسلیم شد بعد از ظهر و اوایل شب تا مدت سه ساعت میان بحرآن طی شد در این موقع خرخر نفس و هدیان تجدید گردید شکم بناپارت متورم و درد میکرد

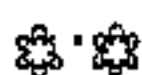
آرنوت مجددا عقیده سابق خود را راجع بامعاء احراز کرده و میخواست کامل تجویز نماید ولی آتومارشی مخالفت مینمود بناپارت عطش زیادی داشت و شربت قند رقیق که با مقداری شراب مخلوط شده بود مینوشید و در موقع نوشیدن مشروب از روی ملاحظت نگاهی بمارشان نموده و گفت خیلی خوب - خیلی خوب است !

( نوروزا ) نوکر بناپارت که تازه از ناخوشی بلند شده بود استدعا کرد که امپراطور را ببیند باپشون باو اجازه ورود داد بناپارت که او را دید گفت طفلك خیلی ضعیف شده ای .... حالا که بهبودی یافتی ؟

- بلی اعلیحضرتا

بناپارت گفت تسکین مرض و بهبودی تو موجب راحت منست میبیم که میلرزی و پاهایت هنوز قوت حمل بدنت را نگرفته ... خسته نشو .... برو استراحت کن !

( نوروزا ) که در واقع از شدت ضعف میلرزد با زحمت از سالون خارج شده در اطاق غذا خوری از حال رفت



درجه تب خفیف شد موتولون بحسب دستور امپراطور ( وین بالی ) کشیش را احضار کرد

کشیش يك شيشی را زیر دامن گرفته بود که از نظر سایرین پنهان میکرد و پس از اینکه وارد اطاق امپراطور گردید مارشان اطاقدار دم درب ایستاد که دیگران را از ورود منع نماید

نیمساعت بعد که ( وین یالی ) از اطاق بناپارت خارج شد به مارشان گفت که امپراطور تقدیس شد و بواسطه مرض معده اش از مراسم دیگر سرفنظر گردید

واقماً چرا بناپارت در چنین لحظه نهائی این واقعه را از نظر خدمه خود دور نمود ؟

برای این بود که بناپارت در هر حال يك مرد انقلابی و فرزند انقلاب فرانسه بشمار میرفت

اگر او امروز مقابل مذهب آباء و اجدادی خود سر تسلیم و تعظیم فرود میآورد در تمام مدت فرمانفرمائی خویش کلیسا را مخدول و کتیشان را بشوخی میگرفت او در خلال سنوات سلطنت نسبت به روحانیون شك و تردید و سوء ظن زیادی ؛ وز داده و امروز که خود را تسلیم شرایع می نماید نمی خواهد که دیگران به بیتمد و بفهمند .

انقیاد و اطاعت حقیقی بود در حال ضعف و محرومیت بطرف خدا و بطرف ذات توانائی که ضعفا را تحقیر نمی نماید روی برگردانید برای او که در منقعی میبیرد خوب است يك لحظه دست خود را مقابل مجسمه مسیح یکدیگر متصل نماید

این خبر پس از آنکه در رم بگوش مادرش برسد تسلی خواهد یافت و اصولاً توجه بطرف مادر پیر وی مرك را برای او راحت تر خواهد نمود ،

مارشان پس از رفتن کشیش وارد اطاق شد بناپارت خسته شده

و روی تهنواب افتاده يك دستش از تخت خواب بهخارج آویزان و مثل این بود که مرده باشد مارشان با کمان احتیاط نزدیک شده دست امپراطور را بوسید و علی را هم خبر دار کرد که بیاید و دست امپراطور را بوسد

هودسون لو که از اختلاف نظر بین دو نفر طیب مستحضر شده بود به لو سگود آمد و حالا که از خطر مزاج بناپارت یقین دارد سعی می کند که با تمام وسایل ممکنه با امپراطور کمک کند ( کرو کر ) آجودان خود که سابقا از او نام بردیم و د کتر آرنون در منزل هوتولون آمده و اصرار مینماید که بناپارت د کتر شورت و د کتر میچل را که بهترین اطبای جزیره هستند بحضور پذیرد





## مرک



ورسیت مورخ انگلیسی ساعات مرک بنابارت  
چنین توصیف مینماید :

« طوفان شدیدی بر جزیره مستولی شده بود ... در موقعی  
که طوفان ولوله میکرد و زوزه می‌آشید گویی که روح عناصر  
از قله امواج اقیانوس عالیشان را خردار مینمود که یکروح سهمگینی  
در مغاک ظلمای طبیعت فرو میرود »

(فره و) ساعات مرک نابائون و اینطور توصیف مینماید .

« باران شدیدی در جزیره سنت هلن می بارد باد جنوب  
غربی برای آن که دهشت آن ساعت را به خاطر آورد  
مبدل به طوفان شده و لوله کزن از بالای فلات لم یزرع جزیره  
میکذشت و به پنجره های خانه مشغوم لصبه وارد می آورد »  
این عارات از جمله مضامین ادبی است که در باره بنابارت بوجود  
آمده زیرا در آن روز طوفانی در جزیره ستهلن نبود بلکه صبح  
هوا قدری مه آلود و نزدیک های ظهر یعنی در ساعت یازده هوا  
باز شد و خورشید نمایان گردید و دریا رنگ شفاف و آبی را  
ببخود گرفت .



چهارم مه ۱۸۲۱ - در ساعت هفت صبح کاپتن کروکات  
صاحب منصب کشیک لونگود علامت مخصوصی که از دو سه روز